

بافت متنى زباني داستان جاى خالى سلوج اثر محمود دولت آبادى
السياق النصي اللغوي في رواية (مكان سلوج الفارغ) لمحمود دولت آبادى

م.م. هديل حسين عبد

The linguistic and textual context in the novel (The Empty Place of Sluch) by
Mahmoud Dowlatabadi

Hadeel hussien abd

Mustansiriyah University - Iraq

Hadeel.hussien@uomustansiriyah.edu.iq

الملخص

رواية (مكان سلوج الفارغ) لمحمود دولت آبادى من ابرز الاعمال و اكثرها تأثيرا في الادب الفارسي المعاصر . حيث تلعب اللغة دورا بالغ الأهمية في تشكيل السرد و أجواء القصة. هذا البحث مستخدما لغة النثر الشعري العامية و ايقاعه السردى الخاص . لا يروي القصة فحسب بل يحول اللغة أيضا الى أداة تجسد بوضوح الظروف الاجتماعية و العاطفية و الداخلية للشخصيات . يهدف هذا البحث الى دراسة و تحليل السياق اللغوي النصي لرواية (مكان سلوج الفارغ) في هذا البحث تم النظر في مختلف السمات اللغوية لهذا العمل بما في ذلك استخدام اللغة العامية و المحلية و النثر الشعري و إيقاع السرد . و كيفية انعكاس الظروف الاجتماعية في اللغة كما تسعى هذه الدراسة الى اظهار كيف ان اللغة في هذا العمل تتجاوز كونها وسيلة لسرد القصة لتصبح عنصرا أساسيا في خلق الجو العاطفي و الاجتماعي للعمل . يعتمد منهج البحث بشكل أساسي على التحليل النصي حيث يستخدم المنهج الوصفي التحليلي لدراسة السياق اللغوي و تطبيقاته المختلفة في السرد . باستخدام منهج تحليل الخطاب و دراسة مختلف المكونات اللغوية كالكلمات و الجمل و البنى اللغوية ، تُظهر هذه الدراسة أن اللغة في (مكان سلوج الفارغ) تقتصر على سرد القصة فحسب، بل تُعدّ أيضا أداة فعّالة لبناء المعنى الاجتماعي والعاطفي في النص. تُظهر نتائج الدراسة أن دولت آبادي، من خلال استخدامه الذكي للغة العامية والنثر الشعري، قد تمكّن من خلق جوّ خاصّ للمجتمع والشخصيات في القصة، حيث تُصبح اللغة عاملاً فعّالاً في خلق التوترات الاجتماعية والداخلية. تُظهر هذه الدراسة أن اللغة في هذا العمل لا تعمل فقط كأداة لنقل القصة، بل تُعدّ أيضًا عاملاً لفهم أدقّ للظروف الاجتماعية والثقافية للشخصيات. الكلمات المفتاحية : السياق اللغوي، اللغة الأم، نثر الشاعر، دولت آبادي، مكان سلوج الفارغ

Abstract

Mahmoud Dowlatabadi's novel, "The Empty Place of Seluch," is one of the most prominent and influential works in contemporary Persian literature. Language plays a crucial role in shaping the narrative and the atmosphere of the story. This research employs colloquial poetic prose and its unique narrative rhythm. It not only tells the story but also transforms language into a tool that vividly embodies the social, emotional, and internal circumstances of the characters. This research aims to study and analyze the linguistic and textual context of the novel "The Empty Place of Slug." In this research, various linguistic features of this work were examined, including the use of colloquial and local language, poetic prose, and narrative rhythm. This study also seeks to demonstrate how social conditions are reflected in language, and how language in this work transcends being merely a means of storytelling to become a fundamental element in creating the emotional and social atmosphere of the work. The research methodology relies primarily on textual analysis, employing a descriptive-analytical approach to examine the linguistic context and its various applications within the narrative. Using discourse analysis and examining various linguistic components such as words, sentences, and linguistic structures, this study shows that language in "Slogue's Empty Space" is not limited to storytelling, but is also an effective tool for constructing social and emotional meaning in the text. The study's findings show that Dowlatabadi, through his clever use of colloquial language and poetic prose, was able to create a special atmosphere for the society and

characters in the story, where language becomes an effective factor in creating social and internal tensions. This study shows that language in this work is not only a tool for storytelling, but also contributes to a deeper understanding of the social and cultural circumstances of the characters. **Keywords** : Linguistic context, mother tongue, poet's prose, Dowlatabadi, the empty space of Slug

چکیده

رمان جای خالی سلوچ نوشته محمود دولت‌آبادی یکی از آثار برجسته و تأثیرگذار در ادبیات معاصر فارسی است که در آن زبان نقش بسیار مهمی در شکل‌دهی به روایت و فضای داستان ایفا می‌کند. این اثر با استفاده از زبان بومی، نثر شاعرانه و ریتم روایی خاص خود، نه تنها به روایت داستان پرداخته، بلکه زبان را به ابزاری تبدیل کرده است که شرایط اجتماعی، عاطفی و درونی شخصیت‌ها را به‌طور برجسته بازنمایی می‌کند. این پژوهش با هدف بررسی و تحلیل بافت متنی زبانی رمان جای خالی سلوچ انجام شده است. در این تحقیق، ویژگی‌های مختلف زبان‌شناختی این اثر مورد توجه قرار گرفته‌اند، از جمله استفاده از زبان بومی و محلی، نثر شاعرانه، ریتم روایی و نحوه‌ی بازتاب شرایط اجتماعی در زبان. این مطالعه همچنین تلاش دارد تا نشان دهد که چگونه زبان در این اثر فراتر از وسیله‌ای برای روایت داستان، به عنصری تبدیل می‌شود که خود در خلق فضای عاطفی و اجتماعی اثر دخیل است. روش پژوهش به‌طور عمده تحلیل متن محور است و در آن به شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی به بررسی بافت زبانی و کاربردهای مختلف آن در روایت پرداخته شده است. با استفاده از روش تحلیل گفتمان و مطالعه اجزای زبانی مختلف همچون واژگان، جملات و ساختارهای زبانی، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که زبان در جای خالی سلوچ نه تنها برای نقل داستان بلکه به‌عنوان ابزاری مؤثر برای ساختن معنای اجتماعی و عاطفی در متن عمل می‌کند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهند که دولت‌آبادی با استفاده هوشمندانه از زبان بومی و نثر شاعرانه، توانسته است فضای خاصی از جامعه و شخصیت‌های داستان خلق کند که در آن زبان به یک عامل مؤثر در ایجاد تنش‌های اجتماعی و درونی تبدیل می‌شود. این پژوهش نشان می‌دهد که زبان در این اثر نه تنها به‌عنوان ابزاری برای انتقال داستان عمل می‌کند، بلکه خود عاملی برای درک عمیق‌تر از شرایط اجتماعی و فرهنگی شخصیت‌ها و فضاهای داستانی است. کلیدواژه‌ها: بافت زبانی، زبان بومی، نثر شاعرانه، دولت‌آبادی، جای خالی سلوچ

المقدمه

زبان در ادبیات داستانی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارها برای خلق معنا و ساخت فضای داستانی شناخته می‌شود. این ابزار نه تنها برای انتقال رویدادها و اطلاعات به کار می‌رود، بلکه به‌طور هم‌زمان به عنوان عنصری فعال در شکل‌دهی به ساختار کلی داستان و معنای نهفته در آن عمل می‌کند. به عبارت دیگر، زبان در ادبیات داستانی بیش از آنکه تنها وسیله‌ای برای روایت باشد، به بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت اثر تبدیل می‌شود. در آثار ادبی خاصی، زبان به گونه‌ای پیچیده و چندلایه به کار گرفته می‌شود که قادر است بُعدی عمیق‌تر از روایت‌های سطحی را نمایان سازد و تعامل‌های عاطفی، اجتماعی و فرهنگی را به شیوه‌ای محسوس به تصویر بکشد. رمان جای خالی سلوچ نوشته محمود دولت‌آبادی یکی از برجسته‌ترین آثار ادبی معاصر فارسی است که در آن زبان به عنوان عنصری پیچیده و چندبُعدی به کار رفته است. این رمان که داستان زندگی مردم یک روستای دورافتاده و مواجهه آنان با فقر، استیصال و بحران‌های اجتماعی را روایت می‌کند، با زبان خاص خود به‌طور مؤثری فضای عاطفی و اجتماعی آن دوران را به تصویر می‌کشد. در این اثر، زبان تنها برای بیان وقایع و رویدادها استفاده نمی‌شود، بلکه خود به ابزاری برای خلق فضایی روان‌شناختی و اجتماعی تبدیل می‌شود که با آن، خواننده می‌تواند به عمق احساسات شخصیت‌ها و شرایط جامعه پی ببرد. محمود دولت‌آبادی در این اثر، با بهره‌گیری از زبان بومی و محلی، نثر شاعرانه و ساختار خاص روایی، فضایی می‌سازد که از یکسو بازتاب‌دهنده واقعیت‌های تلخ و پیچیده‌ی زندگی روستایی است و از سوی دیگر، تصویری است پیچیده و غنی از ارتباط انسان با طبیعت و محیط اطرافش. در این راستا، بافت زبانی رمان به عنوان یک عنصر کلیدی در شکل‌دهی به فضای کلی داستان و همچنین ساختار شخصیت‌ها و درگیری‌های درونی آنان، نقشی بی‌بدیل ایفا می‌کند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸، صفحه ۵). پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که چگونه بافت زبانی رمان جای خالی سلوچ در ساختار و فضای روایی اثر نقش‌آفرینی می‌کند. هدف این مطالعه تحلیل ویژگی‌های مختلف بافت زبانی رمان است، از جمله استفاده از زبان بومی، نثر شاعرانه، ریتم روایی و نحوه‌ی انعکاس شرایط اجتماعی و فرهنگی در زبان. این تحقیق همچنین سعی دارد تا نشان دهد که چگونه زبان در این اثر نه تنها وسیله‌ای برای بیان روایت، بلکه ابزاری مؤثر در ایجاد فضای عاطفی و اجتماعی داستان بوده و به‌طور خاص به عمق‌بخشی به شخصیت‌ها و روایت‌های درونی آن‌ها کمک

می‌کند. از این رو، این پژوهش به بررسی دقیق‌تر و جامع‌تر بافت زبانی این رمان پرداخته و تلاش می‌کند تا از طریق تحلیل متنی و شواهد موجود، به درک بهتری از نحوه کارکرد زبان در شکل‌دهی به فضای روایی و عاطفی اثر دست یابد.

۲- پیشینه‌ی پژوهش مطالعات مختلفی درباره‌ی رمان‌های محمود دولت‌آبادی صورت گرفته است. علوی‌مقدم (۱۳۸۷) به تحلیل سبک نثر معاصر پرداخته و نقش زبان در فضا سازی آثار او را برجسته ساخته است. فتوحی (۱۳۸۴) نیز بر سبک‌شناسی ساختاری تاکید کرده است. اما تاکنون بررسی مستقلی که مشخصاً به تحلیل بافت متنی زبان در جای خالی سلوچ پرداخته باشد، به ندرت انجام شده است.

۳- روش تحقیق روش این پژوهش، توصیفی-تحلیلی به بررسی بافت زبانی و کاربردهای مختلف آن در روایت پرداخته شده است. با استفاده از روش تحلیل گفتمان و مطالعه اجزای زبانی مختلف همچون واژگان، جملات و ساختارهای زبانی، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که زبان در جای خالی سلوچ نه تنها برای نقل داستان بلکه به‌عنوان ابزاری مؤثر برای ساختن معنای اجتماعی و عاطفی در متن عمل می‌کند.

۴- تعریف بافت متنی بافت متنی، به مجموعه‌ی عناصری گفته می‌شود که یک جمله یا گزاره را در دل متن احاطه کرده و به آن معنا و جهت می‌بخشد. این مفهوم به ارتباط زنجیروار جملات و بخش‌های مختلف یک متن اشاره دارد، به گونه‌ای که فهم هر بخش، وابسته به شناخت اجزای پیشین و پسین آن است. در واقع، بافت متنی چارچوبی درون‌زبانی است که بدون در نظر گرفتن آن، تفسیر درست و دقیق پیام ممکن نمی‌شود. بافت متنی صرفاً به ساختار درونی زبان و پیوندهای معنایی میان اجزای گفتار یا نوشتار توجه دارد. به تعبیر دقیق‌تر، بافت متنی همان رشته‌ی ارتباطی میان واژگان، جملات و ایده‌هاست که متن را به یک کلیت منسجم و فهم‌پذیر تبدیل می‌کند. (عبدالحمید، ۱۳۸۰ صفحه ۲۲۹)

۵- بافت متنی زبانی داستان «جای خالی سلوچ» اثر محمود دولت‌آبادی به طور بنیادین بافت اصطلاحی فنی است که در تحلیل متون به عنوان بستری برای شکل‌گیری معنا به کار می‌رود. این مفهوم به دو شاخه اصلی تقسیم می‌شود: بافت زبانی و بافت غیرزبانی. بافت زبانی به محیطی اطلاق می‌شود که معنای دقیق واژگان و جملات را در متن تعیین می‌کند؛ به بیان دیگر، این نوع بافت از هم‌نشینی واژه‌ها با یکدیگر و ارتباط میان آن‌ها در جمله یا متن شکل می‌گیرد. این مفهوم یکی از مباحث بنیادی در پژوهش‌های زبان‌شناسی، به ویژه در علم معناشناسی به شمار می‌آید (باطنی، ۱۳۷۱ صفحات ۱۴۶-۱۴۷) درک معنای واژگان در هر متن به شدت وابسته به بافت آن است؛ زیرا همان واژه می‌تواند بسته به قرار گرفتن در موقعیت‌های متفاوت معنایی، دچار تغییر و تحول شود. به همین دلیل است که فهم درست استعاره‌ها، کنایه‌ها یا تعابیر طنزآمیز بدون توجه به بافت دشوار خواهد بود. در متون کهن فارسی، اصطلاحاتی مانند «سیاق کلام»، «مقتضای حال» و «شان نزول» مفاهیمی نزدیک به آنچه امروز «بافت» می‌نامیم را دربر می‌گرفته‌اند (همان، ص ۱۵۹). بافت زبانی شامل مجموعه اطلاعاتی است که در چارچوب زبان شکل می‌گیرد؛ بدون توجه به عوامل بیرون‌زبانی. این بافت به خواننده کمک می‌کند تا با توجه به چینش واژگان پیش و پس از جمله مورد نظر، معنای دقیق آن را دریابد (مختاری، ۱۳۷۷ صفحه ۶۵). بافت متنی زبانی به عنوان بستری برای شکل‌گیری معنا در تحلیل متون شناخته می‌شود و شامل بافت زبانی و غیر زبانی است. بافت زبانی محیطی است که معنای دقیق واژگان و جملات را در متن تعیین می‌کند و از آن‌ها در جمله یا متن شکل می‌گیرد. درک درست واژگان و تعابیر در هر متن، به شدت به بافت وابسته است. بی‌معنای یک واژه بسته به موقعیت و جایگاه آن چر متن می‌تواند تغییر کند. همچنین، بافت غیر بنیاد شامل عوامل فرهنگی، اجتماعی و موقعیتی است که معنا در دل آن‌ها شکل می‌گیرد. ارتباط میان معنا و بافت از مباحث بنیادین در زبان‌شناسی معاصر است که نشان می‌دهد معنای واژه‌ها تنها در تعامل با محیط زبانی و غیر زبانی پیرامون خود قابل درک است (فتوحی، ۱۳۸۴ ص ۴۷) از سوی دیگر، بافت غیرزبانی تمام عوامل فرهنگی، اجتماعی و موقعیتی را دربرمی‌گیرد که متن در دل آن‌ها معنا می‌یابد (الهیان، ۱۳۹۱ صفحه ۲) واضح است همان‌طور که نویسنده در حین خلق اثر به مؤلفه‌های بافت توجه دارد، خواننده نیز باید بتواند روابط بافتی را در متن تشخیص دهد تا به درک درستی از آن برسد. ارتباط میان معنا و بافت، از دیرباز دغدغه مهم زبان‌شناسان و اندیشمندان بوده است (پالمر، ۱۳۸۵ صفحات ۵۳-۷۴). در زبان‌شناسی معاصر نیز جایگاه ویژه‌ای برای نقش بافت در تعیین معنای واژگان قائل‌اند. معنای دقیق یک واژه یا جمله، نه به صورت مستقل، بلکه تنها در تعامل با اجزای پیرامون خود در بافت آشکار می‌شود. ویتگنشتاین نیز در این زمینه باور دارد که واژگان ذاتاً معنایی ندارند و معنای آن‌ها از دل کاربردشان در زمینه‌های گوناگون برمی‌آید (پورنامداریان، ۱۳۸۰ صفحات ۵۳-۷۴). حال اگر این مباحث نظری را بر داستان «جای خالی سلوچ» اثر محمود دولت‌آبادی تطبیق دهیم، می‌بینیم که این اثر، بر بستری از بافت زبانی سنتی و اصیل استوار شده است. دولت‌آبادی با حفظ اصالت زبان فارسی، واژگان و ترکیباتی را برگزیده که ریشه در فرهنگ و زبان بومی ایرانی دارند و از به‌کارگیری واژه‌های بیگانه تا حد زیادی

پرهیز کرده است (صفوی، ۱۳۷۹ صفحه ۱۷۶). زبان در این رمان، به گونه‌ای به کار رفته که نه تنها روایت داستان را پیش می‌برد، بلکه فضای اجتماعی، فرهنگی و روانی شخصیت‌ها را نیز در دل خود جای داده است. واژه‌ها و جمله‌ها در کنار هم بافتی غنی می‌سازند که خواننده را به عمق جان شخصیت‌ها و فضای داستان می‌کشاند. بدون فهم این بافت، درک کامل از روایت و مفاهیم نهفته در «جای خالی سلوچ» ممکن نخواهد بود.

۶- تحلیل بافت متنی زبانی در این بخش به تحلیل و بررسی متون کتاب و واکاوی ابعاد مختلف بافت متنی در داستان این کتاب می‌پردازیم. ۶-۱. استفاده از زبان بومی و محلی محمود دولت‌آبادی در رمان جای خالی سلوچ با تسلط بی‌نظیر بر لهجه و زبان خاص روستاییان خراسان، توانسته است گفتار شخصیت‌ها را به‌طور طبیعی و باورپذیر بازآفرینی کند. در این اثر، زبان و گویش محلی نه تنها به‌عنوان ابزاری برای روایت داستان بلکه به‌عنوان عنصری جدایی‌ناپذیر از فضای اجتماعی و فرهنگی روستایی که در آن اتفاقات می‌افتد، به‌کار رفته است. دولت‌آبادی با دقت و آگاهی کامل، واژگان بومی و محلی را به‌طور مؤثر در گفتار شخصیت‌ها گنجانده است تا آن‌ها را به واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی محیط خود پیوند دهد. واژگان خاص محلی و همچنین ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات زبان‌شناسی خاص روستا، در این رمان به‌طور مداوم استفاده می‌شوند. این اصطلاحات نه تنها رنگ و بوی خاصی به گفتار شخصیت‌ها می‌دهند، بلکه به خواننده کمک می‌کنند تا به‌طور ملموس‌تری با فضای روستایی و شرایط اجتماعی حاکم بر آن آشنا شود. استفاده از این زبان بومی، نه تنها به شخصیت‌ها هویتی منحصر به‌فرد می‌دهد، بلکه به فضای داستان عمق و واقع‌گرایی بیشتری می‌بخشد. بخشی از متن را در این قسمت بیان می‌کنیم: «ورخیز برو بیرون مرد که خام طمع قد و قواره ات را از خانه من ببر بیرون ببین چه اولدرم بلدر می برای من راه انداخته اکتارا نان ندارم بدم بچه‌هایم بخورند تازه او آمده و می‌خواهد چار تکه مسی را که برایم مانده از دندان من بیرون بکشد! ایه بی پناه گیر آورده؟ سالار که همپای مرگان برخاسته بود گفت: بروم بیرون؟ میروم میروم اما پنج من مسی را که طلبکار هستم از این خانه با خودم میبرم. سالار به پستوی خانه هجوم برد و مجمعه، تاس و مشربۀ حمام، و دیگچه‌ای با خود بیرون آورد مرگان بی درنگ به روی دستهای سالار پرید و نمره کشید: بگذارشان زمین بگذارشان مرد که بی مروت! سالار، دست برد و کماجد ان را هم از کنار دربند برداشت. مرگان خود را به دست‌های مرد آویخت و گفت: بگذارشان، بگذارشان زمین بگذارشان بی پدر خا کشت می‌کنم، سالار به یک تکان تن مرگان را به کناری انداخت. « (بند اول صفحه ۴۰ کتاب) تحلیل: در این بخش از رمان جای خالی سلوچ، محمود دولت‌آبادی با بهره‌گیری از زبان بومی و محلی روستاهای خراسان، فضایی کاملاً زنده و باورپذیر برای مخاطب خلق می‌کند. گفتار مرگان و سالار، سرشار از واژگان و ساختارهای خاص مردم روستایی است که بافت زبانی داستان را به شدت محلی و اصیل ساخته است. ویژگی‌های زبانی این بخش: واژگان عامیانه و بومی: واژه‌هایی مانند «اولدرم بلدرم» (هیا هو و جنجال بیهوده)، «گفتارا» (توهینی محلی به معنای آدم بی‌ارزش)، و جملاتی مانند «بی پناه گیر آورده» یا «بی پدر خاکت می‌کنم» نمونه‌هایی از کاربرد اصطلاحات بومی و فحش‌های رایج در فرهنگ روستایی هستند. ساختارهای نحوی محلی: در این متن، جملات کوتاه، شکسته و پرالتهاب بیان شده‌اند که دقیقاً بازتابی از زبان روزمره مردم کوچه و بازار روستا است. مثلاً عبارت «بگذارشان زمین» که بارها تکرار می‌شود، نشان‌دهنده فوریت، خشم و ناتوانی مرگان در مهار موقعیت است. (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸ صفحه ۴۰).

تکرار و تأکید در زبان گفتار: تکرار عباراتی مانند «بگذارشان، بگذارشان زمین» که با شدت و اضطراب ادا می‌شود، از ویژگی‌های زبان شفاهی و بومی است که در شرایط هیجانی بیشتر به چشم می‌آید.

احساسات و فحاشی‌های محلی: نفرین‌هایی مثل «بی پدر خاکت می‌کنم» و تهدیدهای عاطفی. که آمیخته با زبان خشم و استیصال است. به طور کامل از دل فرهنگ و مناسبات زبانی روستایی بیرون آمده و نه از زبان رسمی یا شهری.

کاربرد ترکیبات محلی: واژه‌هایی چون «مجمعه»، «تاس»، «مشربه» و «کماجدان» که اشاره به وسایل زندگی سنتی دارند، خود بخشی از فرهنگ و زبان روستایی هستند و حضورشان در روایت، نه تنها بار تصویری داستان را تقویت می‌کند، بلکه اصالت بومی بافت زبانی را هم حفظ می‌کند. دولت‌آبادی با استفاده از زبان بومی، نحوه حرف زدن، توهین کردن، داد زدن و حتی اصطلاحات زندگی روزمره روستاییان را با چنان مهارتی بازسازی کرده که خواننده نه تنها صدای مرگان و سالار را می‌شنود، بلکه بافت اجتماعی، فقر، خشم، درماندگی و روابط سخت مردم روستا را نیز احساس می‌کند. این استفاده دقیق از بافت زبانی، رمز ماندگاری و تاثیرگذاری روایت‌های دولت‌آبادی است.

۶-۲. ریتم کند و موسیقایی نثر داستان دارای ضرب‌آهنگی کند و آرام است. جمله‌های کوتاه و تکرار برخی ترکیب‌ها (مثلاً توصیف‌های طبیعت یا حالت‌های عاطفی) فضای انتظار و فرسودگی زندگی را بازتاب می‌دهد (علوی‌مقدم، ۱۳۸۷ صفحه ۴۵).

«آفتاب که رفت ابر او آمد پشته‌ای روی پشت داشت و عرق از نوک بینی‌اش می‌چکید رنگ به رو نداشت مهتاب لب‌ها و گوندهایش از خستگی و ضعف میلرزیدند دلش خالی بود. عرقی که بر پیشانی و بیخ گوش‌هایش نشسته بود عرق خستگی نبود بیشتر از آن عرق ضعف بود. مستی حس میشد تار و پود اندام‌هایش دارند از هم گسسته میشوند. شنیده بود زانوی مرد که بلرزد دیگر میافتد با این‌همه ابرو خود را نینداخت. آخرین ذره‌های توانش را فراهم آورد و گامی دیگر بسوی ایوان، به پای تنور بر داشت. هتزه هتزه خوران رسید و پشته را به دیوار داد و زانوهایش خود به خود خمیده شدند پشته پنبه چوب دیوار را خراشید و پای دیوار بر زمین جا گرفت و ابرو پشت به پشته بر زمین نشسته شد، پاشنه سرش را به پشته پنبه چوب تکیه داد و پاها را در از کرد پاها خود به خود دراز شدند. و پلک‌هایش آغشته به عرق، بر هم خوابیدند و دست‌هایش هر کدام بسویی رها شدند. اما بند ریسمان همچنان گره خورده به چمبر، مانده بود. رمق گشودن بندریسمان از روی جناب سینه را نداشت. تنش انگار داشت پوش میشد. سرش گیج می‌رفت و خود را مثل یک و کاغذ باده گمشده در هوا شناور میدید احساس اینکه ثقل تنش از هم پاش خورده است. نثر داستان دارای ضرب‌آهنگی کند و آرام است. جمله‌های کوتاه و تکرار برخی ترکیب‌ها (مثلاً توصیف‌های طبیعت یا حالت‌های عاطفی) فضای انتظار و فرسودگی زندگی را بازتاب می‌دهد. «(بند سوم صفحه ۶۳) نثر روایت حاضر از ویژگی‌های بارز ضرب‌آهنگ کند و آرام برخوردار است. این ریتم کند، هماهنگ با مضمون ضعف، فرسودگی و درماندگی شخصیت «ابراو» ساخته شده است. چندین ویژگی زبانی در این متن باعث ایجاد این فضای موسیقایی و آرام شده‌اند: الف. استفاده از جمله‌های کوتاه و مقطع اغلب جملات این متن کوتاه و مقطع‌اند و به جای پیشروی سریع روایت، آن را آهسته و سنگین جلو می‌برند: «آفتاب که رفت، ابرو آمد. پشته‌ای روی پشت داشت و عرق از نوک بینی‌اش می‌چکید. رنگ به رو نداشت» چنین جمله‌بندی‌هایی باعث می‌شود حرکت روایت کند شود و حس خستگی، ضعف و سنگینی فضای داستان به خوبی به خواننده منتقل گردد.

ب. تکرار واژگان و ساختارهای همسان تکرار واژگانی همچون «عرق»، «خستگی»، «ضعف»، و ساختارهایی مانند «پاها خود به خود در از شدند»، باعث تأکید بر حالت درماندگی شخصیت شده و حس رخوت و بی‌رمقی را شدت می‌بخشد. برای نمونه: «عرقی که بر پیشانی و بیخ گوش‌هایش نشسته بود، عرق خستگی نبود، بیشتر از آن عرق ضعف بود». (دولت آبادی، ۱۳۶۸ صفحه ۶۳). تکرار عبارت «عرق» و ساختار «نبود... بود» نوعی ریتم موسیقایی در متن ایجاد کرده که با فضای فرسودگی کاملاً همخوان است.

ج. کاربرد حرکات آرام و کند شخصیت حرکات «ابراو» با افعال کندی چون «هتزه هتزه خوران رسید»، «پشته را به دیوار داد»، «پاها خود به خود دراز شدند» توصیف شده‌اند. این توصیفات که با افعال کشدار و کند همراه‌اند، بر ریتم آرام روایت تأکید می‌کنند و خواننده را در حس خستگی عمیق شخصیت غوطه‌ور می‌سازند. تصاویر حسی و ملموس نویسنده با تصویرسازی‌های حسی و ملموس از وضعیت بدن («عرق از نوک بینی چکید»، «پاشنه‌ی سرش را به پشته تکیه داد») حسی از سنگینی و تبدیلی فیزیکی را به فضای روایت منتقل کرده است، که این خود باعث کندی ریتم خوانش می‌شود. مقایسه استعاری در پایان متن، نویسنده با مقایسه بدن ابرو به «کاغذ باده گمشده در هوا»، به شکلی شاعرانه بر بی‌وزنی، ضعف و گسستگی بدن او تأکید کرده است: «خود را مثل یک کاغذ باده‌ی گمشده در هوا شناور می‌دید». (دولت آبادی، ۱۳۶۸ صفحه ۶۳). این تصویر استعاری نیز به نرم شدن و کندتر شدن ریتم روایت کمک کرده و جنبه‌ای موسیقایی و شاعرانه به نثر داده است. در این متن، نشانه‌های آوایی (مثل اصوات و توصیف‌های شنیداری) به شکل ظریفی به کار رفته‌اند تا حس خستگی، ضعف و فرسودگی شخصیت «ابراو» را تقویت کنند. هرچند این نشانه‌ها به صورت مستقیم (مثل فریاد یا فغان) نمود نیافته‌اند، اما کاربرد واژه‌ها و عبارات خاص، ضرب‌آهنگی آرام و گاه کشدار ایجاد کرده که حالت بی‌رمقی و سنگینی فضا را به مخاطب منتقل می‌کند.

نمونه‌های مشخص:

استفاده از واژه‌هایی چون هتزه هتزه خوران: این ترکیب تقلیدی از صدای حرکت آرام و خسته است؛ نوعی نشانه‌ی آوایی که نشان می‌دهد ابرو چطور با نهایت ضعف و بی‌رمقی خود را می‌کشانند. فعل‌های پی‌درپی مانند: «زانوهایش خودبه‌خود خمیده شدند»، «پاها خودبه‌خود دراز شدند»، «پلک‌هایش بر هم خوابیدند» (دولت آبادی، ۱۳۶۸ صفحه ۶۳). این عبارات با ریتم کند خود و تکرار آرام، صدایی درونی از فرسودگی مداوم را به گوش می‌رسانند؛ انگار که بدن «ابراو» زیر فشار ضعف، آهسته و بی‌صدا فرو می‌ریزد.

۳-۶- بهره‌گیری از حس آمیزی و زبان بدن

دولت‌آبادی با مهارت، بو، رنگ، صدا و حرکت را در کنار هم به کار می‌برد و باعث می‌شود که توصیف‌های داستان از حد توصیف تصویری فراتر رود و تمامی حواس خواننده را درگیر کند (سید حسینی، ۱۳۸۲ صفحه ۹۱). «دیری نگذشت که سرما - سرمای که ابرو در گرمای تب آلود تن از یادش برده بود او را تکان داد و اجر قاندش مثل چیزی که لرز گرفته‌اش بود هفت بندتش تکان می‌خورد هیچکس نبود هیچکس در خانه نبود هیچکس نیست؟ هیچکس؟! صدای شکسته ابرو به گوش خودش برگشت باید بر می‌خواست برخاست دست به دیوار گرفت و ایستاد ایستاد میلرزید تکان می‌خورد نهال بیدی در باد زلزله ای گویی می‌تکاندش، زانوها شانه‌ها و کمرش میلرزیدند. دستش به زحمت روی دیوار گیر داشت. خانه سیاه بود یا اینکه... چشم‌های او سیاهی می‌رفت؟ به در نگاه کرد، شب دهان در را پر کرده بود. نه پس خانه سیاه بود. با این وجود باید کاری میکرد لحاف‌ها آن گوشه بود. میان دربند کورمالی کورمال بسوی لحاف‌ها رفت و فرزند لرزان لحافی برداشت و روی خود کشید نه یکی بس نبود. یکی دیگر باز هم یکی دیگر هرچه بود. هر چه لحاف بود صدای برهم خوردن دندانها اما فروکش نمی‌کرد. دندانها مثل بر هم خوردن دسته‌های گز خشک صدا می‌کردند. چیزی چیزی که خودش هم نمی‌دانست، ابرو را وا می‌داشت روزه بکشد. خمناله، چیزی حالتی برای گشودن راه بر درد. باریکه راهی که آدم ناخوش برای عبور درد بساز می‌گذارد. که درد اگر بماند. می‌ترکاند. خمناله خمناله‌ای کشار از آنگونه که قلب آدمی را شخم می‌زند چنان ناله‌ای که پنداری هزار سال عمر دارد. از رگ و ریشه مایه دارد. از مغز استخوان بر می‌آید نه اصلا خود رگ و ریشه خود استخوان است. همان رگ و ریشه و استخوان است که به صدا به نوا بدل شده است. و دارد از حنجره بیرون میریزد خودجان است خودجان جان گرداگرد زبان پخش میشود چرخ میزند لای کویش دندان‌ها در هم می‌شکند و قالبی می‌جوید تا مگر خواهشی برآورد تا مگر مددی بطلبد: ای... مادر... مادر...» (بند سوم صفحه ۶۵) در این بخش از روایت، دولت‌آبادی با بهره‌گیری استادانه از تکنیک‌های حس‌آمیزی، زبان بدن، و استعاره‌های حسی، موفق می‌شود تجربه‌ی حسی و روانی قهرمان داستان را به شکلی چندلایه و پیچیده بازنمایی کند. این روایت‌پردازی، از سطح توصیف‌های ساده عبور کرده و وارد ساحت ادراکات بدنی و روانی شخصیت می‌شود.

الف. حس‌آمیزی: همزمانی و همجواری حواس

دولت‌آبادی با ادغام حواس مختلف - مانند لامسه (سرما)، بینایی (تاریکی)، شنوایی (صدای دندان‌ها)، و حتی ادراک درونی از درد - تجربه‌ای واحد و پیوسته می‌سازد. این شیوه باعث می‌شود توصیف وضعیت ابرو نه تنها تصویری، بلکه کاملاً تجربی و همه‌جانبه باشد. حس سرما با لرزش اندام، صدای دندان‌ها با وحشت درونی، و تاریکی خانه با ترس ناشی از تنهایی، درهم تنیده شده و به یک "حالت روانی-بدنی" منسجم تبدیل می‌شوند. نمونه: «نهال بیدی در باد زلزله‌ای گویی می‌تکاندش» - در این استعاره، حرکت بدن ابرو با حرکتی طبیعی (نهال در باد) پیوند می‌خورد و لرزش او عینیت پیدا می‌کند. (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸ صفحه ۶۵).

ب. زبان بدن: بیان غیرکلامی رنج حرکات بدنی ابرو - از جمله تکیه به دیوار، لرزش اعضای بدن، افتادن و تلاش برای گرفتن لحاف‌ها - به‌مثابه زبان خاموشی عمل می‌کند که بدون نیاز به کلمات، وضعیت ضعف، ترس و استیصال او را بیان می‌کند. این نوع از بازنمایی بدنی، خواننده را نه در سطح ادراک ذهنی، بلکه در سطح ادراک بدنی درگیر می‌کند. بدن ابرو به یک نشانه‌ی کامل از وضعیت وجودی او تبدیل شده است. حرکات مکرر دست و زانوها، و صدای برخورد دندان‌ها همان زبان غیرکلامی است که دولت‌آبادی از آن برای عینی‌سازی وضعیت ابرو بهره می‌گیرد.

ج. استعاره‌های حسی: تبدیل احساس به تصویر

دولت‌آبادی با به‌کارگیری استعاره‌های بدیع حسی، احساسات را از حوزه انتزاعی به دنیای عینی می‌آورد: «شب دهان در را پر کرده بود» - شب به موجودی بلعنده و زنده تبدیل می‌شود؛ استعاره‌ای که تاریکی را به ترسی وجودی بدل می‌کند. «خمناله از مغز استخوان» - درد به صورت فیزیکی مجسم می‌شود، گویی رنج، جوهری جسم را تسخیر کرده است. این استعاره‌ها باعث می‌شوند عواطف نه فقط خواننده شوند، بلکه حس شوند؛ خواننده به صورت ناخودآگاه درد و وحشت ابرو را تجربه می‌کند.

د. موسیقی درونی متن: تکرار و کشش آوایی

دولت‌آبادی با تکرار واژگان («هیچکس... هیچکس... مادر... مادر...») و استفاده از ناله‌های کشار («خمناله خمناله‌ای کشار») موسیقی خاصی در متن ایجاد می‌کند که ضرباهنگ آن هماهنگ با ضرباهنگ درونی شخصیت است. این موسیقی درونی، تپش دل ابرو و اضطراب او را به گوش جان خواننده می‌رساند.

و. تلفیق فضای بیرونی و روانی

در این روایت، مرز میان واقعیت بیرونی و دنیای درونی ابرو کاملاً محو می‌شود. آنچه ابرو حس می‌کند (تاریکی، سرما، تنهایی) بازتاب مستقیم وضعیت روانی اوست. خانه‌ی تاریک و سرد، استعاره‌ای از انزوا و بی‌پناهی وجودی اوست. (دولت آبادی، ۱۳۶۸ صفحه ۶۵).

۷- نتیجه‌گیری مطالعه‌ی رمان جای خالی سلوچ نشان داد که زبان در این اثر صرفاً وسیله‌ای برای روایت داستان نیست، بلکه کارکردی چندلایه و پویا یافته است. دولت‌آبادی با بهره‌گیری از زبان بومی، نثر شاعرانه، ریتم خاص روایی و بازتاب مستقیم شرایط اجتماعی، زبانی آفریده که خود به یکی از شخصیت‌های زنده‌ی داستان بدل شده است. تحلیل بافت متنی این اثر نشان می‌دهد که زبان، نه تنها عامل انتقال معنا، بلکه عامل شکل‌دهی به احساس، فضا و موقعیت‌های اجتماعی نیز هست. این ویژگی سبب شده است که روایت، عمقی حسی و اجتماعی پیدا کند و مخاطب به جای تماشای صرف ماجراها، به درون تجربه‌ی زیسته‌ی شخصیت‌ها کشیده شود. در نهایت می‌توان گفت جای خالی سلوچ نمونه‌ای شاخص از قدرت زبان در ادبیات معاصر فارسی است که مرزهای سنتی روایت را درنوردیده و زبان را به ابزاری هنری و هستی‌شناسانه تبدیل کرده است.

الهیان لیلا بررسی اهمیت بافت در پژوهش‌های ادبی. فصلنامه پژوهش‌های ادبی [کتاب]. -

.۱۳۹۱

باطنی محمد رضا پیرامون زبان و زبان شناسی [کتاب]. - تهران : فرهنگ معاصر, ۱۳۷۱.

پالمر فرانک نگاهی تازه به معناشناسی [کتاب] / مترجم صفوی کورش. - تهران : آگاه, ۱۳۸۵. - جلد چهارم.

پورنامداریان محمد تقی بلاغت و گفتگوی بامتن. زبان و ادبیات فارسی [کتاب]. - [مکان نشر نامشخص] : دانشگاه تربیت معلم, ۱۳۸۰.

دولت آبادی محمود جای خالی سلوچ [کتاب]. - تهران : نشر بزرگ مهر, ۱۳۶۸.

سید حسینی رضا ادبیات داستانی در ایران [کتاب]. - تهران : انتشارات نگاه, ۱۳۸۲.

صفوی کوروش در امدی برمعنی شناسی [کتاب]. - تهران : انتشارات سوره مهر, ۱۳۷۹.

عبدالحمید م بافت و مناسبات بینا متنی زیبا شناخت [کتاب]. - ۱۳۸۰. - جلد ۴.

علویمقدم محمد جعفر تحلیل سبک شناختی نثر معاصر ایران [کتاب]. - تهران : انتشارات سمت, ۱۳۸۷.

مختاری رمضان علی تاثیر آگاهی از عوامل انسجامی درون متن در درک مطلب خواندن. بایان نامه کارشناسی ارشد از دانشگاه علامه طباطبایی

[کتاب]. - ۱۳۷۷.